

رائسز ماریا ریلکہ

چند نامہ

بہ شاعری جوان

یک داستان و چند شعر

ترجمہ

پرویز نائل خان لکری



انتشارات معین

... شما دوست من، راینر ماریا ریلکه را نمی‌شناسید. نخستین بار چند صفحه از نامه‌های او در يك مجله فرانسوی مرا با این استاد آشنا کرد. از خواندن همان سطرهای اول دانستم که يك نوع خویشاوندی میان ما هست. کوشیدم که بیشتر با او آشنا شوم. هر چه آشنائی ما بیشتر شد، پیوند دوستی محکمتر گشت؛ زیرا دیدم بیشتر آنچه را که من اندیشیده بودم او گفته است و چنان زیبا گفته است که از اندیشه‌های نازیبای خود شرمم آمد. بسی نکته‌ها نیز در گفتار او یافتم که هنوز نیندیشیده بودم و می‌خواستم که اندیشیده باشم. کم‌کم رابطه من با او از دوستی گذشت و به ارادت رسید.

او مرا در راهی که پیش گرفته بودم پایدارتر کرد. دانستم که خطا نرفته‌ام و عزم کردم که راه خود را در پی آن رهرو به پایان برسانم. او پیشوای من شد و پیشوای هر کسی خواهد بود که جوایای راهی باشد.

بارها در دلم آمد که دیگران را نیز با دوستم آشنا کنم . نه برای آنکه ایشان را راهنمایی کرده باشم ، زیرا هیچ درپی اینکار نیستم . اما می‌دانید که ازدوست خویش و دوستی خویش سخن گفتن لذتی دارد . با این حال هر بار از این عزم یرگشتم ، دربیم آنکه مبادا درنیابند و قدر ندانند و این در نظر من توهینی به دوستم بود که عزیزش داشتم .

اکنون این دوست عزیز را به شما که نیز دوست من هستید معرفی می‌کنم ، زیرا گمان برده‌ام که آشنائی با او را غنیمت می‌شمارید و از آن بهره‌ها می‌برید .

سخناتی که ریلکه می‌گوید زاده‌ایمان اوست . بیکمان می‌خواهید که از زندگی او هم چیزی بدانید . اما زندگانی جسمانی بزرگان با دیگران تفاوتی ندارد . این داستان را همیشه در این عبارت می‌توان خلاصه کرد که : « خورد و خفت و برخاست و زن گرفت و به سفر رفت و بازگشت و درگذشت » و گاهی چند کلمه دیگر که همین قدر عادی است بر اینها افزوده می‌شود . آنچه بیشتر اهمیت دارد زندگانی درونی اوست . ریلکه ، چنانکه به شاگردش سفارش کرده است ، در هنر خود و ایمانی که بدان داشت زیست کرد . پیش او شاعری از زندگی جدا نبود و در شعرهای خود هم بارها این نکته را گفته که « سرائیدن جلوه هستی است » .

برای ما که با این زندگی آشنائی نداریم و از شاعری و هنر این

معنی را که دیگران به آن داده‌اند در نمی‌یابیم سخنان ریلکه شاید سگفت انگیز و مبالغه آمیز جلوه کند. در میان شاعرانی که می‌شناسیم کم‌اند کسانی که این شیوه را داشته‌اند، زیرا هنر نزدگروهی از ایشان کسب و حرفه‌ای بوده است، و نزدگروهی تفننی، و پیش آنها که بر همه برتری داشته‌اند فنی. بسیاری از ایشان همین می‌خواستند که زبردستی و مهارت خود را در سخن‌پردازی به نحوی جلوه بدهند و اگر گاهی حاجتی درونی ایشان را به سخن می‌آورده‌است چنان در رسوم و آداب سخنوری می‌پیچیده‌اند که کمتر نشانی از خودشان به جا می‌مانده است.

به همین سبب در ادبیات ماشاعری را آن‌طور که ریلکه بدان عقیده دارد نمی‌شناسند. به عقیده نظامی عروضی «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت آساق مقدمات موهمه کند و التیام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ کند و بزرگ را خرد و نیکو را در لباس زشت و زشت را در حلیه نیکو جلوه دهد...»

بدین طریق می‌بینید که زندگی شاعر و روان شاعر و درد و شادی شاعر هیچیک اینجا در کار نیست. آنچه در کار است همان مهارت و استادی اوست. شاعری فنی است مانند همه فنون دیگر که اصول و قواعد آنرا باید آموخت و به تمرین در آن چیره دست باید شد.

اما نزد ریلکه شعر میوه زندگی است و نعمه‌ایست که از کنه هستی